

### مقابله مقامی و کنشی حضرت محمد(ص) با دیگر پیامبران در شرح التعرف

سمانه جعفری<sup>۱</sup>

حسن شامیان<sup>۲</sup>

#### چکیده

شرح التعرف، از جمله آثار پدید آمده در حوزه عرفان تعلیمی به زبان فارسی است که مستملی آن را بر التعرف کلابادی نوشته است. وی در این اثر، جهت تبیین دیدگاه‌ها و تشریح مبانی فکر و نظری خود، اثر خود را در پیوند بینامتنی با قرآن کریم قرار داده و از آیات و روایات قرآنی داستان انبیاء استفاده کرده است. داستان‌ها و روایات منسوب به پیامبر(ص) از برجسته‌ترین موارد کاربردی در این اثر است که در بیشتر موارد به صورت تقابلی و مقایسه‌ای با داستان سایر پیغمبران آورده شده است. در این نوع کاربرد، مقایسه در دو حوزه کنش و مقام انجام شده که نوع مقابله مقامی با بسامد بیشتری در این اثر آورده شده است. نویسنده در التعرف، بسیاری از پیامبران را در نقطه مقابل پیامبر(ص) قرار داده که این میزان تقابل با این دامنه تنوع در این اثر تقریباً کم نظیر است. هدف نهایی مستملی در استفاده از این شیوه، بیش از آنکه به منظور تشریح و تبیین اصول و مبانی و اصطلاحات عرفانی باشد تأکید صریح یا ضمنی بر برتری و فضیلت حضرت محمد(ص) بر سایر پیامبران و در نتیجه برتری امت او بر دیگر امت‌ها است.

#### کلیدواژه‌ها:

شرح التعرف، مستملی بخاری، پیامبر(ص)، مقابله مقامی، مقابله کنشی.

<sup>۱</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

samanehjafari101@yahoo.com

<sup>۲</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

## پیشگفتار

کتاب «التعرف لمذهب التصوف» نوشته ابوبکر کلابادی از همان روزگار تألیف، چندان نام و آوازه یافت که برخی در وصف آن گفته‌اند: «لو لا التعرف لما عرف التصوف» و بعضی نیز گفته‌اند: «لو لا التعرف لبطل التصوف» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۵). به اعتقاد برخی، این اثر در واقع اعتقادنامه کلابادی است و پیش‌تر صبغه کلامی دارد (سمیعی گیلانی، ۱۳۷۰: ۶۰) و نویسنده در آن مباحث کلامی همچون: صفات خدا، ایمان و قدر و موضوعات صوفیانه چون: اولیاء، فقر، قرب، تجرید و تفرید، وجد و... را مطرح کرده است. التعرف در مناقشات اعتقادی بین مذاهب، به عنوان میزانی برای سنجش اعتقادات کلامی صوفیه مورد توجه نویسندگان بوده است. «از نظر مضامین کلامی می‌توان گفت که التعرف به اصول مشترک دو مکتب جدیدالتأسیس اشعری و ماتریدی پای‌بند بوده است؛ ولی در موارد افتراق این دو مکتب، این عالم بخارایی از سنت‌های اعتقادی ماوراءالنهریان فاصله گرفته و به باورهای عراقیان نزدیک شده است.» (مهمان‌نواز و مهریزی، ۱۳۹۵: ۱۸۴) اهمیت التعرف در میان اهل معرفت سبب شد که از همان ابتدا بسیاری به شرح و تفصیل آن بپردازند که از آن جمله می‌توان به شرح التعرف مستملی بخاری اشاره کرد که اثری بسیار گسترده و مبسوط بر التعرف و نخستین کتاب عرفانی است که به زبان فارسی نگارش یافته و در واقع کهن‌ترین متن صوفیانه زبان فارسی است. البته ظاهراً خود مستملی بخاری، نامی بر اثر خود ننهاد و اثر وی به «نورالمیریدین و فضیحه المدعین» معروف بوده و به اختصار، «شرح التعرف» نامیده شده است (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۸۸).

یکی از ویژگی‌های برجسته تألیفات عرفانی و از جمله شرح التعرف این است که نویسندگان، جهت تبیین و تشریح دیدگاه‌های خود به آیات و داستان‌های قرآنی استناد و استشهاد جسته و در بسیاری از موارد با دیدگاهی تأویلی و شهودی، برداشت مورد نظر خود را از آنها کرده‌اند. یکی از شیوه‌های کاربرد داستان‌ها در این آثار به صورت تقابلی است؛ بدین ترتیب که نویسنده، حادثه‌ای از زندگی دو پیامبر را در مقابله و مقایسه با یکدیگر می‌آورد و معمولاً از آن جهت تبیین دیدگاه معرفت‌شناختی خود یا شرح اصطلاحات عرفانی استفاده می‌کند؛ برای نمونه در اکثر متون عرفانی، مقابله مورد اشاره در بیشتر موارد میان حضرت موسی (ع) و پیامبر (ص) و در مسأله معراج و میقات انجام شده و اهل معرفت، این امر را جهت تبیین مقامات عرفانی از جمله صحو و سکر، تلوین و تمکین، تفرقه و جمع و... به کار برده‌اند (ر.ک باقرزاده و نوریان و براتی خوانساری، ۱۳۹۶). شرح التعرف از

جمله آثاری است که در مقایسه با سایر متون و تألیفات عرفانی، نویسنده در آن با تنوع و بسامد کاربرد بیشتری از این شیوه استفاده کرده و در تمامی موارد به مقابله و مقایسه پیامبر(ص) با سایر انبیاء پرداخته است. با توجه به این ویژگی برجسته، پژوهش حاضر در پاسخ به پرسش‌های زیر انجام شده است:

تقابل‌های انجام‌شده میان پیامبر(ص) و دیگر پیغمبران، بیشتر در چه حوزه‌هایی است؟  
بسامد کاربرد کدام نوع از مقابله‌ها بیشتر است؟  
برداشت نهایی نویسنده از این مقابله‌ها چیست؟

### پیشینه پژوهش

متون عرفانی از جمله آثاری است که پژوهش‌های متعددی بر روی آنها انجام شده و دامنه گسترده و وسیع و متنوع آن این امکان را برای پژوهشگران به وجود آورده که این آثار را از دیدگاه‌ها و ابعاد و زوایای مختلف، مورد خوانش و بررسی قرار دهند. از آنجا که این متون به لحاظ زمانی و مکانی در بستر اسلام پدید آمده‌اند، پیامبر(ص) و سیره و سنت و حوادث زندگی او از نکات کلیدی مورد توجه و نظر اهل معرفت است که به شیوه‌های مختلف در آثار عرفانی و پژوهش‌هایی که بر روی آنها انجام شده، نمود و ظهور یافته است. اکثر پژوهش‌های مذکور بر روی مسأله معراج انجام شده که برخی در حیطه تألیفات عرفانی و برخی در سایر حوزه‌ها است. از جمله این پژوهش‌ها مقاله ایزدی با عنوان «تحلیل و بررسی معراج پیامبر(ص) از دیدگاه مایکل سلز و آنه ماری شیمیل با نگاه درون‌مذهبی» (ر.ک ۱۳۹۴) است. مقاله مشترک علی‌پور و میراثی با عنوان «مطالعه تطبیقی نگاره‌های معراج حضرت محمد(ص) و نقاشی‌های عروج حضرت عیسی(ع)» نیز رویکردی تطبیقی و نشانه‌شناختی به نگاره‌ها دارد (ر.ک ۱۳۹۶). «معراج و بازتاب آن در ادب فارسی» نیز مقاله دیگری از جمالی است (ر.ک ۱۳۸۹). در حوزه تألیفات عرفانی نیز پژوهش‌هایی مرتبط با پیامبر(ص) انجام شده که از جمله می‌توان به «حضرت محمد(ص) در نگاه تأویلی شمس الدین محمد تبریزی» نوشته گرجی (ر.ک ۱۳۸۶) و «جایگاه حضرت محمد(ص) در جهان‌بینی عرفانی نجم‌الدین رازی در کتاب مرصادالعباد و مقایسه آن با جهان‌بینی محی‌الدین عربی» نوشته خوشحال دستجردی (ر.ک ۱۳۸۸) است. در این نمونه‌ها و موارد متعددی که ذکر آن از حوصله این مقاله خارج است، از دیدگاه‌ها و زوایای مختلف به معراج پیامبر(ص) پرداخته شده است. اما پژوهشی که به‌طور ویژه با موضوع پیامبر(ص) در گستره متون و تألیفات عرفانی انجام شده و متناسب با موضوع این پژوهش باشد، مقاله‌ای است با عنوان «بررسی مراتب تجلی در میقات حضرت موسی(ع) و معراج حضرت محمد(ص) از دیدگاه عرفا تا قرن هشتم» نوشته باقرزاده و همکاران که دیدگاهی تطبیقی عرفا را در دو مسأله مذکور و برداشت آنها را از آن

بررسی کرده است. با توجه به این پیشینه، موضوع مقاله حاضر تازه و سؤالات پژوهشی و نتایج و دستاوردهای حاصل از آن نیز بدیع و نو است.

### مقابله حضرت محمد(ص) با پیامبران

مقابله و مقایسه پیامبر(ص) با سایر انبیاء در شرح التعرف در دو حوزه مقام و کنش انجام شده است که در ادامه به طور مفصل بدان پرداخته می‌شود.

### ۳-۱- مقابله مقامی

در این نوع از تقابل، حضرت محمد(ص) از نظر جایگاه و مقام و منزلتش در مقایسه با برخی از پیامبران قرار گرفته و به طور ضمنی یا آشکار، برتر از آنان دانسته شده است. مستملی، این نوع تقابل را در بیشتر موارد با استناد به آیات قرآن و با نگرشی تأویلی به آنها انجام داده است.

### ۳-۱-۱- حضرت محمد(ص) و حضرت آدم(ع)

در تألیفات عرفانی، بسیاری از داستان‌های قرآنی با دیدگاهی تأویلی تضمین و تلمیح و بدین ترتیب پیوندی فرامتنی<sup>۱</sup> میان آثار عرفانی به عنوان زیرمتن و قرآن کریم به عنوان زیرمتن برقرار شده است. حضرت آدم(ع) که نخستین انسان و نخستین پیامبر بود، شخصیتی قرآنی است که بسیاری از ماجراهای برجسته زندگی او در قرآن آمده و از میان حوادث زندگی او، جریان نقض نهی و بیرون رانده شدنش از بهشت و پذیرفته شدن توبه‌اش دستمایه بسیاری از اهل معرفت، جهت تبیین و تشریح مبانی و اصول معرفت‌شناختی آنها شده است. در شرح التعرف نیز مؤلف به گونه مبسوط و مفصل، بسیاری از حوادث زندگی آدم(ع) را با دیدگاهی تأویلی مطرح کرده است. یکی از تأویلات مؤلف بر این داستان که در چارچوب موضوع پژوهش حاضر جای می‌گیرد، تأویل برخی ماجراهای زندگی آدم(ع) در تقابل با حضرت محمد(ص) است. مستملی در این بخش از اثر خود در این باره چنین گفته است:

حضرت آدم(ع)	حضرت محمد(ص)
و را شهره کرد اندر هفت آسمان و زمین؛ چنان‌که گفت: "و عصی آدم ربه فغوی"	مصطفی را صلی الله علیه و سلم امر آمد: "لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر" (۲ فتح)
آدم را عتاب پیش آمد و عفو از پس، چنان‌که گفت: "و عصی آدم ربه فغوی، ثم اجتبه ربه فتاب علیه و هدی" (۱۲۱ طه).	مصطفی را صلی الله علیه عفو پیش آمد و عتاب از پس، چنان‌که گفت: "عفا الله عنک لم اذنت لهم" (۴۳ توبه)

جدول شماره ۱: تقابل شخصیت حضرت محمد(ص) و آدم(ع) (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷).

بنابر جدول بالا نویسنده با استناد به آیات قرآن کریم و با دیدگاهی تأویلی، مقام حضرت محمد(ص) را با آدم(ع) مقایسه کرده است. به عقیده وی آدم(ع) را به واسطه نقض نهی، رسوای عالم کرده‌اند؛ درحالی که بنابر آیه ۲ سوره فتح، خداوند گناه ماتقدم و ماتأخر از امت حضرت محمد(ص) را بخشیده است. در تقابل دوم نیز با استناد به آیات قرآن، آدم(ع) ابتدا مورد عتاب خداوند واقع و سپس مشمول رحمت و بخشش او شده؛ در صورتی که عفو برای حضرت محمد(ص) پیش از عتاب آمده است. این دیدگاه را سمعانی نیز دارد: «آدم عزیز عالم بود لیکن او را عتاب از پیش آمد و عفو از پس. چنان‌که گفت: "و عصى آدم ربه فغوی ثم اجتناه ربه فتاب علیه و هدی". باز مصطفی را- علیه السلام- عفو از پیش آمد و عتاب از پس. عفا الله عنک لم أذنت لهم» (سمعانی، ۱۳۸۴: ۴۱۳).

در دو مورد بالا از شرح التعریف و بسیاری از تقابل‌هایی که در ادامه بررسی خواهد شد، نویسنده، آیات قرآن را به صورت آشکار و کلی در اثر خود آورده و سبب ایجاد پیوند بینامتنی<sup>۲</sup> آن با قرآن کریم شده است. درواقع وی با استناد به آیات قرآن سبب پیوند برون‌متنی اثر خود با قرآن به عنوان زیرمتن شده و مخاطب را از محور افقی زبان، وارد محور عمودی کرده است تا بدین ترتیب درنگ او را بر مطلب بیفزاید و از سوی دیگر نیز مَهر تأیید و تحکیمی بر کلام خود بزند.

یکی از مواردی که مستملی در آن به صراحت به فضیلت و برتری پیامبر(ص) بر آدم(ع) اشاره کرده در مسأله اغوا شدن آدم(ع) به وسوسه شیطان است درحالی که به عقیده نویسنده، پیامبر(ص) این قوت را یافت که دیو را به ایمان آورد: «فاما فضل محمد بر آدم صلوات الله علیه آن است که خدای عز و جل مر دیو را قوت داد تا مر آدم را به زلت افگند. باز مصطفی را علیه السلام قوت داد تا مر دیو را به ایمان آورد» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷).

### ۳-۱-۲- حضرت محمد(ص) و نوح(ع)

از دیگر پیامبرانی که مستملی در مقام، وی را با پیامبر(ص) مقایسه کرده حضرت نوح(ع) است. نوح به واسطه عمر طولانی و فراوانی عبادت مشهور است و مستملی نیز به همین ویژگی استناد کرده و به صراحت حضرت محمد(ص) را فاضل‌تر از وی دانسته است. «و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از نوح فاضل‌تر. و اگر اصل طاعت، علت قرب و کرامت بودی، زیادت طاعت، علت زیادت قرب و کرامت بودی. پس چون مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت: "انا سید ولد آدم و لا فخر"؛ و گفت: "آدم و من دونه تحت لوایی و لا فخر"، و مر ایشان را عمر درازتر نبود و طاعت بیشتر بود، درست شد که فضل به تفضیل خداوند باشد عز و جل نه به طاعت بنده» (همان: ج ۲/۸۶۵).

در بند بالا با وجود اینکه نوح(ع) عمری بسیار طولانی داشته و در نتیجه طاعت بسیاری به جای آورده بود، بنابر روایاتی که نویسنده بدان استناد کرده، مقام سید ولد آدم بودن و قرار گرفتن آدم و

ابنائش، تحت لوای پیامبر(ص)، به ایشان(حضرت محمد) اختصاص یافته و از این روی در مقام و منزلتی، بالاتر از نوح قرار گرفته است.

### ۳-۱-۳- حضرت محمد(ص) و حضرت ابراهیم(ع)

حضرت محمد(ص) و حضرت ابراهیم(ع) از چند جهت مورد مقایسه واقع شده و در همه موارد، برتری مقامی پیامبر(ص) اثبات شده است.

۱- خلیلی و محبی: حضرت ابراهیم(ع) به عنوان دومین از انبیاء اولوالعزم، در بند زیر در تقابل با امت حضرت محمد(ص) از دیدگاه مقامی، مورد مقایسه واقع و امت پیامبر(ص) برتر از ابراهیم(ع) دانسته شده‌اند؛ تا در نهایت، حضرت محمد(ص) که سرور و خداوندگار ایشان است، در مقامی وصف ناشدنی و غیرقابل تصور در مقایسه با مقام ابراهیم(ع) قرار گیرد: «اما آنکه گفتند: ابراهیم صلوات الله علیه مخصوص بود به خلت، نه چنین است. از بهر آنکه صفت دوستی خدای تعالی مر امت محمد را بداد، گفت: یحبهم و یحبونه. محال باشد که امت محمد را نام دوستی باشد و مر پیغامبر را نباشد. و اندر محبت محمد مصطفی(صلوات الله علیه) و رضی عنهم دو چیز نهاد که اندر خلت ابراهیم نهاد: یکی آنکه آنجا گفت: "و اتخذ الله" (۱۲۵ نساء). و اتخاذ فعل باشد؛ و اینجا گفت: "یحبهم و یحبونه" (۵۴ مائده)؛ و این صفت باشد؛ و فعل، شاید که وقتی نباشد؛ و صفت هرگز نباشد که نباشد؛ و آنجا که گفت: و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً، دوستی به یک جانب نهاد و اینجا یحبهم و یحبونه، دوستی به هر دو جانب نهاد از آن خویش خبر کرد و بر آن ایشان گواهی داد. نه بر خبر وی خلف روا است و نه بر گواهی وی غلط روا است. پس امت، چاکران پیغمبر باشد، چون چاکران وی را چنین محل باشد، خداوندگار را چگونه بود؟!» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۴۰۳/۱)

مقایسه مورد نظر در انتساب صفت خلیل با فعل «اتخذ» به ابراهیم(ع) و اختصاص صفت «حب» به امت حضرت محمد(ص) انجام شده است. به عقیده مستملی، فعل، غیردائمی و صفت، دائمی و از این روی انتساب خلیل به ابراهیم(ع) موقت و نسبت حب به امت حضرت محمد(ص)، انتسابی دائمی و نشانه فضیلت ایشان است. علاوه بر این بنابر دیدگاه تأویلی نویسنده، ابراهیم(ع)، مشمول دوستی یک‌جانبه واقع شده است؛ درحالی که "یحبهم و یحبونه"، حکایت از عشق و محبتی دوجانبه دارد و این نیز نشان از برتری امت پیامبر(ص) بر ابراهیم(ع) و در نتیجه فضیلت مقامی پیامبر(ص) بر وی است. در بند زیر نیز تقابل مذکور، آمده است؛ با این تفاوت که اینبار به‌طور مستقیم، خود پیامبر(ص) با ابراهیم(ع) مقایسه شده است:

«گفت: هرکسی که مرا که خداوند دوست دارد، متابعت باید کردن مر محمد را تا من و را دوست دارم. و متابعت کردن، چاکری کردن بود. محال بود که متابعان به متابعت دوستی یابند و متبوع دوست نباشد، هرگز دوست نبود مگر دوست دوست، و دوست دوست، دوست باشد، و دشمن دوست دشمن

باشد. و نیز گفت: "ما ودعک ربک و ما قلی" (۳ضحی)، ای ما ترکک و لا ابغضک. چون عداوت و بغض نفی کرد، محبت اثبات کرد. و اندر اینجا سرّی است، و آن آنست که خلت ابراهیم صلوات الله علیه به فعل اثبات کرد و آن آنست که گفت و اتخذ، و محبت مصطفی علیه السلام به نفی عداوت اثبات کرد و گفت: و ما قلی. و نفی کردن، عداوت عموم بود و اثبات کردن خلت خصوص. هرچه حق تعالی گوید که نبود، هرگز نبود و نباشد، و نابودنی ازلی باشد، و هرچه گوید کردم، به وقتی معلق باشد، شاید که وقتی نبوده باشد. گفت: ابراهیم را به دوستی گرفتم تا نام خلیلی دادمش، باز هرگز تو نبودی ما را مگر دوست» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۱/۴۰۴).

در بند بالا نویسنده با استناد به آیه ۳ سوره ضحی که درباره پیامبر(ص) نازل شده، از دریچه نفی و اثبات، مقابله مقامی را انجام داده است؛ بدین ترتیب که انتساب خلیلی به ابراهیم(ع) را نسبتی اثباتی دانسته که می‌تواند زمانی نبوده باشد؛ درحالی که «و ما قلی» که در حق پیامبر(ص) به کار رفته، فعل نفی است که به اعتقاد نویسنده، هرچه خداوند درباره آن بگوید که نبود، هرگز نبوده و نباشد و نابودنی ازلی است؛ اما و هرچیزی را که بگوید انجام دادم، احتمال می‌رود که زمانی معدوم بوده است. دیدگاه تقابلی مذکور را در تمهیدات عین القضاة نیز می‌توان دید. نویسنده همچون مستملی با استناد به آیه ۵۴ سوره مائده، درباره امت محمد(ص) و برتری ایشان چنین گفته است: «اما گروه مطلوبان! سر ایشان مصطفی آمد- علیه السلام- و امت او به تبعیت وی که «یحبههم و یحبونه». محمد اصل وجود ایشان بود و دیگران تبع» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۲۰). سلمی نیز هر یک از انبیاء را مخصوص به چیزی و پیامبر(ص) را مخصوص به محبت دانسته است (ر.ک سلمی، ۱۳۶۹: ج ۱/۱۳۰). بنابر آیات و روایات، هر یک از انبیاء را صفتی بوده که صفت حضرت محمد(ص) «حبيب الله» است و از این روی است که مستملی، انتساب محبت به ایشان را صفتی و مایه فضیلت وی بر ابراهیم(ع) دانسته است.

۲- امامت: مستملی، مقابله مقامی حضرت ابراهیم(ع) و پیامبر(ص) را با استناد به آیه ۱۲۴ بقره و از دریچه دیگری نیز به اثبات رسانده است: «فاما ابراهیم صلوات الله علیه حق عز و جل ورا گفت: "إني جاعلك للناس إماماً" (۱۲۴ بقره). باز مصطفی را صلی الله علیه و سلم شب معراج به بیت المقدس بردند تا امامی انبیا کرد و بر آسمان امامی فرشتگان کرد. و اگر ابراهیم را قوت یقین داد تا چون جبریل صلوات الله علیهما ورا سؤال کرد که: "هل لك من حجة؟" جواب داد: "اما اليك فلا". مر محمد مصطفی را (صلی الله علیه و سلم) قوت یقین از آن ابراهیم صلوات الله علیه اندر گذاشت، تا گفت: "لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب (یعنی جبریل) و لا نبی مرسل (یعنی ابراهیم صلوات الله علیهما)" (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷).

بنابر عقیده نویسنده در بند بالا اگرچه ابراهیم(ع) مورد خطاب خداوند و «امام» نامیده شده اما پیامبر(ص) در شب معراج و در بیت المقدس، امام همه انبیاء و در آسمان، امام فرشتگان بوده و از این منظر و در این مقابله، مقام و جایگاهی بسیار برتر از ابراهیم(ع) داشته است. سمعانی نیز در اثر خود

همین تقابل را با استناد به آیه ۱۲۴ بقره انجام داده و دیدگاهی کاملاً مشابه با مستملی دارد: «ابراهیم را خطاب آمد که: "إني جاعلك للناس إماما"، باز مصطفی را شب معراج در بیت المقدس امام انبیا کرد. و اگر ابراهیم را قوت یقین داد تا جبرئیل را گفت: اما الیک فلا، مصطفی را قوت یقین از آن ابراهیم در گذاشت تا گفت: لی مع الله وقت لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل. ملک مقرب جبرئیل، و نبی مرسل خلیل» (سمعانی، ۱۳۸۴: ۴۱۳). در بند بالا به همان احادیثی که مستملی استناد کرده، اشاره شده است. میزان مشابهت در این بند میان قول سماعانی و مستملی و سایر بندهای مشابه از این دو نویسنده چنان است که به نظر می‌رسد پیوندی بینامتنی میان دو اثر وجود دارد و سماعانی، قول مستملی را با اندک تغییری در کتاب خود آورده است.

### ۳-۱-۴- حضرت محمد(ص) و حضرت موسی(ع)

مستملی، جهت اثبات برتری حضرت محمد(ص) بر دیگر پیامبران، بیشترین تقابل را میان ایشان و موسی(ع) انجام داده است. وی در بند زیر با دیدگاهی تأویلی نسبت به برخی از آیات قرآن، مقام پیامبر(ص) را برتر و افضل از مقام موسی(ع) دانسته است.

۱- کلام مخفی و کلام آشکار: «و اما آنکه موسی صلوات الله علیه به کلام مخصوص بود نه چنین است، از بهر آنکه خدای تعالی گفت: "فأوحی إلی عبده ما أوحی" (۱۰ نجم)، و وحی به عربیت کلام مخفی باشد. همه اهل تفسیر اتفاق کردند که این وحی خدای تعالی به پیغامبر صلی الله علیه و سلم آن بود که با وی سخن گفت، چنانکه جبرئیل علیه السلام خبر نداشت. و اگر با موسی سخن گفت، بر طور گفت تا ندای حق به موسی رسید، عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه بسیار کس بشنیدند که خدای تعالی با موسی چه گفت. باز چون با مصطفی صلی الله علیه و سلم سخن گفت به: "قاب قوسین او ادنی" از عرش تا ثری خلق نداشت که خدای تعالی با وی چه گفت. هرچند محبت قوی‌تر، قرب بیشتر، و هرچند قرب بیشتر سرّ نهان‌تر» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۱/۴۰۴).

بنابر بند بالا سخن گفتن خداوند با موسی(ع)، علنی و آشکار و در کوه طور بود؛ چنانکه همه این خطاب را شنیدند؛ درحالی که سخن گفتن او با پیامبر(ص) از گونه وحی بود که به تفسیر نویسنده، کلام مخفی است و نیز به لحاظ مکانی، او را در قاب قوسین او ادنی مورد خطاب قرار داد که هیچکس جز خداوند و پیامبر(ص) حضور نداشت و کسی بر آن سخنان آگاهی نیافت. از این منظر و بنابر این تقابل، حضرت محمد(ص) به لحاظ مقامی، برتر از موسی(ع) بود. در بند زیر نیز با اندکی تفاوت، همین موضوع، دلیل تمایز و برتری پیامبر(ص) بر موسی(ع) دانسته شده است: «و چون روا باشد که حق تعالی با موسی سخن گوید بی واسطه و موسی بر طور تا خلق آسمان بدانند که خدای عز و جل با وی چه گفت؛ آن کسی که وی سید موسی است و آن همه خلق، چون حق عز و جل با وی به مقامی سخن گوید که خلق از آنجا خبر ندارند، چرا بی واسطه روا نباشد؟! تا وسایط موسی



بی‌واسطه گردد، محال باشد که مصطفی (صلی الله علیه و سلم) بی‌واسطه با واسطه گردد. حق عز و جل کل اوصاف مصطفی را صلی الله علیه و سلم سرگردانید. تا خلت ابراهیم علیه السلام ظاهر بود و محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم سر بود، او ادنی. آنچه با موسی گفت ظاهر بود، انی انا الله، و آنچه با مصطفی صلی الله علیه و سلم گفتند سر بود. فاوحی الی عبده ما اوحی» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۶۳۳). در این بند باز هم برتری مقامی پیامبر(ص) مورد نظر مستملی است؛ زیرا به عقیده وی ارتباط خداوند و سخن گفتنش با محمد(ص) نهانی و سرّی بوده است. سمعانی نیز به این نکته اشاره کرده که هیچ کس جز پیامبر(ص) و خداوند از سرّ میان آن دو آگاه نشده است (سمعانی، ۱۳۸۴: ج ۱/۵۶). مستملی علت نهانی و رازآلود بودن مکالمه میان خداوند و پیامبر(ص) را در معراج، شدت قرب دانسته که به دلیل افزونی و شدت محبت ایجاد شده است.

۲- رفتن و برده شدن: از دیگر وجوه تمایز و برتری پیامبر(ص) نسبت به موسی(ع) از دیدگاه مستملی در مسأله معراج و فاعلیت موسی(ع) و مفعولیت محمد(ص) است؛ بدین ترتیب که: «گفت: و لما جاء موسی لمیقاتنا، گفت: موسی بیامد و اندر صفت مصطفی صلی الله علیه گفت: سبحان الذی اسری بعبده لیلا. گفت بنده را من بردم» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۱/۵۰۵).

مستملی، بنابر آیه ۱۴۳ اعراف، موسی(ع) را آینده دانسته که به صفت خویش قایم بود؛ درحالی که به عقیده وی و بنابر آیه اول سوره اسراء، حضرت محمد(ص)، برده شده و قایم به صفت برنده(فاعل) یعنی خداوند است. «و از این معنی بود که موسی تجلی دید بر کوه، از جای بشد؛ و مصطفی از عرش تا ثری، همه بهشت با نعیم بدید، و همه دوزخ با بلای وی بدید، ذره‌ای از جای نرفت. از بهر آنکه موسی به صفت خویش قایم بود و مصطفی صلی الله علیه به صفت حق تعالی قایم بود. و الخلق یغلب و الحق یغلب. بر خلق تغیر روا باشد، بر حق تغیر روا نبود. هرچه از صفت بندگی پیش بری، زیر آید، و هرچه از صفات حق پیش بری، زبر آید. و فرقی دیگر هست از این نکوتر که موسی را جاء گفت، و مصطفی را اسری آینده تا نرسد غایب بود؛ و آورده از برنده هرگز غایب نبود» (همان‌جا). نویسنده با رویکردی تأویلی، بیهوش افتادن موسی(ع) در میقات را به دلیل همین فاعل بودن وی در رفتن دانسته است: «هرکه به صفت خویش قایم باشد روا باشد که چیزی بر وی غالب گردد که صفات خلق مغلوب روا باشد (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۵۷۴). این انقلاب و از خود شدگی موسی(ع) درحالی است که بنابه عقیده مستملی، «باز مصطفی صلی الله علیه و سلم کل مقامات انبیا علیهم السلام بدید و هفت زمین و عجایب وی بدید، و هفت آسمان و عظمت حق اندر وی بدید؛ و بهشت و کمال نعمت اندر وی بدید؛ و دوزخ و کمال نعمت اندر وی بدید؛ و قلم و قضا و قسمت اندر وی بدید؛ و عرش و کرسی اندر وی بدید؛ و خالق خلق را بی‌چگونه و بی‌مانند بدید به چشم سر، چنان‌که روایت عبد الله بن عباس است رضی الله عنه، و یک ذره از جای نرفت. از بهر آنکه برده حق بود نه آینده. و بردن صفت حق است و صفة الحق لا یغلب» (همان: ج ۲/۵۷۳).

عین‌القضات نیز همچون مستملی، تمایز پیامبر(ص) و موسی(ع) را در میقات و معراج، تفاوت در فاعل می‌داند: «موسی را گفتند: «جاء» آمد؛ مصطفی را گفتند: «اسری» او را بیاوردیم. آمده چون آورده نباشد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۱۹). میبیدی نیز به رفتن موسی(ع) به میقات و برده شدن پیامبر(ص) به معراج اشاره کرده است (ر.ک میبیدی، ۱۳۷۱: ج ۴۵۸/۷). روزبهان درباره اینکه پیامبر(ص) در معراج، خداوند را مشاهده کرد بر این اعتقاد است که «که چون در احمد ارادت نماند، ارادتِ قدّم تجلی بنمود، صورت و جانش نزد مشاهده قدم بماند» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹: ۳۰۶).

تفاوت میان موسی(ع) و پیامبر(ص) در اینکه یکی رونده است و دیگری برده شده این است که به تعبیر اهل معرفت، موسی(ع) سالک مجذوب و محمد(ص) مجذوب سالک بوده‌اند. مجذوب سالک، کسی است که مهلک‌های نفسانی را سلوک کرده و سپس به یاری جذبات الهی به درجه یقین رسیده است اما مجذوب سالک در نقطه مقابل او قرار دارد. وی از ابتدا با نیروی جذبه‌های حق از بساط مقامات گذشته و به عالم کشف و شهود رسیده و سپس به طی منازل و مقامات سلوک اقدام کرده است (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۰۸). از دیدگاهی دیگر و به تعبیر گروه دیگری از اهل معرفت می‌توان گفت که موسی(ع) در مقام تلوین و تقلیب قلب، میان کشف و احتجاب و تناوب و تعاقب غیبت صفات و نفس و ظهور آن بوده؛ درحالی که پیامبر(ص) در مقام تمکین و دوام کشف و استقرار قلب در محل قرب قرار داشته است (ر.ک همان‌جا). قشیری نیز تفاوت میان حال موسی(ع) در میقات و محمد(ص) در معراج را به دلیل بودن آنها در دو مقام تلوین و تمکین دانسته است (قشیری، ۱۳۸۳: ۱۲۲). چنان‌که در نمونه‌های بالا نیز مشهود است، تأویل اهل معرفت از معراج و میقات، تقریباً یکسان و با اندکی تفاوت در لفظ است.

**۳- اضافه به غیر و اضافه به خود:** مقابله میان پیامبر(ص) و موسی(ع) با استناد به ماجرای میقات و معراج، با رویکردهای دیگری نیز تأویل شده که نشان از دیدگاه شهودی منشوری و چندبعدی نویسنده نسبت به این دو داستان دارد. او با استناد به آیه ۱۴۳ اعراف، معتقد است که «معنی اندر تفضیل آن است که موسی را به نام علامت یاد کرد، و مصطفی را به نام کرامت. و اضافه نام موسی به آب و درخت؛ و اضافه نام محمد مصطفی(صلی الله علیه و سلم) به خود کرد و گفت: بعده» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۵۷۳/۲). به عقیده مستملی، خداوند، نام حضرت محمد(ص) را به خود اضافه کرده است که این امر فضیلت ایشان را بر موسی(ع) می‌نمایاند.

**۴- خطاب و خلعت:** در بند زیر، نویسنده با استناد به آیه ۴۶ سوره قصص به ماجرای مورد خطاب قرار گرفتن موسی(ع) اشاره کرده تا برتری پیامبر(ص) را نسبت به وی بنماید: «و به قصه موسی علیه السلام امر آمد: "و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا" (۴۶ قصص). ندا موسی را بود و خلعت مصطفی را علیه السلام. پس در هفت آسمان و زمین، ذکر وی کرد و ثنای وی نشر کرد و به هر جای،

نام وی مهر کرد و رقم زد تا همه خلق به دیدار وی مشتاق گشتند، تا کی پدید آید که این دوست را ببینیم» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۲۰۶).

به عقیده مستملی با آنکه موسی(ع) مورد خطاب حق واقع شده، خلعت و شهرت برای پیامبر(ص) بوده است و همگان مشتاق دیدار ایشان بوده‌اند. در این تقابل نیز برتری مقامی حضرت محمد(ص) اثبات شده است.

**۵- تفاوت در حقیقت باطن:** مستملی، علت تقاضای موسی(ع) را مبنی بر دیدار حق و وصف مازاغ البصری در حق پیامبر(ص) را به دلیل تفاوت حقیقت باطن این دو نبی دانسته؛ درحالی که ظاهر آنها با یکدیگر یکسان است: «و حقیقت ایمان یکی چنان باشد که آن موسی که گفت: "رب ارنی انظر الیک" (۱۴۳ اعراف). از غلبه مشاهدت، او را صبر نماند. خواست تا همچنان که باطن مشاهدت یافت، ظاهرش نیز مشاهدت یابد. باز یکی را حقیقت ایمان چنان باشد که آن مصطفی علیه السلام که هر دو کون بر او عرض کردند، باز ننگرست. پس ظاهر همه یکسان است؛ لکن تفاوت حقایق باطن را حد نیست» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۴/۱۶۲۶). هجویری نیز تفاوت میان موسی(ع) و پیامبر(ص) را در مسأله میقات و معراج، تفاوت مقامی آنها می‌داند و برای یکی، مقام تلوین و برای دیگری مقام تمکین را برمی‌شمارد: «اندر همت و نطق هم مر اهل منیت را هذیان نماید و چون رسیدند به رسیدن نیزشان عبارت و اشارت نماند و مثال این آنست کی چون موسی عم مبتدی بود همه همتش رؤیت بود از همت عبارت کرد لقله تعالی ارنی انظر الیک این عبارت از نیافت مقصود هذیان نمود و رسول صلعم منتهی بود و متمکن چون شخصش بمقام همت رسید همتش فانی شد گفت لا احصی ثناء علیک و این منزلتی رفیع و مقامی علیست» (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۱۰). هجویری، موسی(ع) را از مبتدیان و محمد(ص) را از منتهیان و متمکنان دانسته است.

### ۳-۱-۵- حضرت محمد(ص) و حضرت عیسی(ع)

معراج پیامبر(ص) از مفاهیم بنیادین فرهنگ اسلامی است که بر اساس روایات متواتر به اثبات رسیده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۳/۳۲). آیاتی که به معراج ایشان اشاره دارد، آیه اول سوره اسرا و آیات ۱۸-۱۳ سوره نجم است. به جز پیامبر(ص)، برخی دیگر از انبیاء از جمله حضرت مسیح نیز معراج را تجربه کرده است. بر اساس آیه ۱۵۸ سوره نساء و آیه ۵۵ سوره آل عمران، ایشان به آسمان عروج کرده است و در بسیاری از متون نیز به این مسأله پرداخته شده است. اما بنابر روایات متعدد در مسیحیت، وی مصلوب شده است (ر.ک متا، ۲۶: ۴۹-۴۵). حضرت مسیح(ع) از جمله انبیاء اولوالعزم است که در تألیفات عرفانی و به‌ویژه در تقابل با پیامبر(ص)، نسبت به سایر انبیاء، کمتر به ایشان پرداخته شده است. مستملی، در این مقایسه به دو مورد اشاره کرده است؛ یکی مقایسه سیر و سیاحت مسیح با معراج پیامبر(ص) و دیگر رفتن مسیح به آسمان چهارم و رفتن ایشان به مقام قاب قوسین او

ادنی. در هر دوی این تقابلهای برتری و مقام بالای حضرت محمد(ص) نسبت به عیسی(ع) نموده شده است: «و اگر عیسی صلوات الله علیه سیاحت کرد تا ورا نام مسیح آمد؛ سیاحت مصطفی صلی الله علیه عجبتر بود که هفت آسمان و هفت زمین یک شب بگشت و باز آمد. و اگر عیسی را به آسمان چهارم بردند؛ ورا به قاب قوسین او ادنی بردند» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷). بنا بر آیات، عیسی(ع) به آسمان برده شده اما اینکه ایشان در آسمان چهارم متوقف شده، مطلبی غیرقرآنی است که بسیاری از جمله اهل معرفت بدان اشاره کرده‌اند.

تقابل دیگری که مستملی جهت نمایاندن برتری پیامبر(ص) نسبت به حضرت عیسی انجام داده، این است که بنا بر اعتقاد او ارتباط خداوند با مسیح، یک ارتباط با واسطه بوده است؛ بدین شکل که جبرئیل در جیب مریم دمیده است و مسیح با وسطه جبرئیل و جیب مریم که حجاب به شمار می‌رود، دانستن کتاب برایش ممکن شد. این امر درحالی است که پیامبر(ص) در معراج، بدون کوچکترین واسطه‌ای با خداوند سخن گفت و قرآن را در آن قرب بی‌واسطه دریافت کرد:

«و اگر جبرئیل را روا باشد که اندر جیب مریم بدمد، عیسی هم اندر آن ساعت اندر شکم مادر بجنبد و همه تورات اندر شکم مادر بخواند یا انجیل که اختلاف اخبار است اندر دمیدن جبرئیل اندر جیب مریم. آن جیب به مریم اثر کند از مریم به عیسی اثر کند، چندین حجاب اندر میان عیسی را دانستن کتاب روا باشد به یکبار چون مصطفی صلی الله علیه به جایی رسید که از کون هیچ چیز ورا حجاب نکند و لکن وی حجاب کون گردد. فان الاقرب حجاب الابعد، چرا روا نباشد که بدین قرب از حق عز و جل کتاب بگیرد؟! و "آمن الرسول" (۲۸۵ بقره). باری اتفاق است مفسران را که به معراج گرفت بی‌واسطه. چون یک آیت بی‌واسطه روا باشد سایر آیات چرا روا نباشد؟!» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۶۳۳). مستملی در این بند، سخن خود را با قول دیگر مفسران مستند و پیوندی بینامتنی در اثر خود ایجاد کرده است.

### ۳-۱-۶- حضرت محمد(ص) و حضرت یونس(ع)

یونس نبی از جمله پیامبرانی است که بنا بر اتفاقاتی که درباره وی نقل شده، برخی او را دارای نقص می‌دانند که ظاهراً و بنا بر بند زیر این مسأله در بین یاران پیامبر(ص) نیز مطرح بوده است. از این روی ایشان در احادیثی که مستملی دو نمونه از آن را آورده، برتری خودش در نبوت بر یونس را تکذیب کرده است. نویسنده پس از نقل این دو حدیث، با استناد به دو حدیث دیگر از پیامبر(ص) که فرموده‌اند: «انا سید ولد آدم و لا فخر» و «آدم و من دونه تحت لوائی»، یونس را از جمله بنی آدم و تحت لوای حضرت و با این استدلال، مقام پیامبر(ص) را فراتر و برتر از مقام وی می‌داند:

«فاما اندر اصل پیغامبری تفاضل روا نباشد، و لکن اندر مراتب که یاد کردیم روا باشد. تفاضل از این معنی گفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم: لا تفضلونی علی یونس بن متی ای لا تفضلونی علیه فی

النبوه. و اندر خبری دیگر گفت: من قال انا خیر من یونس فقد کذب ای من قال انا خیر منه فی النبوه فقد کذب فاما وراء النبوه. مصطفی را بر یونس و بر همه انبیا صلوات الله علیهم فضل باشد چنانکه گفت: انا سید ولد آدم و لا فخر. و یونس از جمله ولد آدم است لا محاله. و گفت: آدم و من دونه تحت لوایی. و یونس اندر این جمله باشد لا محاله» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۸۷۲/۲).

بنابر ادامه مطلب، مستملی، علت تکذیب‌های بالا از جانب پیامبر(ص) را ترس از گمراهی امت می‌داند و معتقد است که این احادیث نیاز به تأویل دارد: «مصطفی صلی الله علیه و سلم ترسید که نباید که سر امتان من مشغول گردد به نقصان حال یونس صلوات الله علیه و آن نقص دین ایشان را زیان دارد، گفت مرا بر یونس فضل منهدید، یعنی مقام پیغمبری وی هم به آن حال است که آن من، و اندر نبوت قدحی و تقصیری نیفتاده است، و این خبر را نیز تأویل‌ها است که این جای وی نیست» (همان‌جا). نویسنده در این تقابل نیز به‌طور ضمنی، برتری و فضیلت پیامبر(ص) را علی‌رغم تکذیب صریح خود ایشان بیان کرده است.

### ۳-۱-۷- حضرت محمد(ص) و حضرت ادیس(ع)

ادیس، سومین پیامبر بعد از آدم(ع) و شیث و از پیامبرانی است که بنابر آیه ۵۷ و ۵۶ سوره مریم به معراج رفته است (ر.ک مستوفی، ۱۳۶۴: ۷۶). او را از پیامبرانی دانسته‌اند که همچون مسیح زنده و به آسمان چهارم عروج کرده است (ر.ک میسیدی، ۱۳۷۱: ج ۵۶/۲). وی از دیگر پیامبرانی است که مستملی او را در تقابل مقامی با پیامبر(ص) قرار داده تا برتری مقام حضرت را بر او بنمایاند:

«و اگر ادیس را صلوات الله علیه کرامت کرد و به آسمان برد تا در سیر کواکب علم نجوم بیاموخت؛ مصطفی را صلی الله علیه از کواکب اندر گذاشتند و قدم و را زبر افلاک آوردند تا سیر کواکب را بر وی راه نماند» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۸۷۷/۲).

از آنجا که ادیس نیز به معراج رفته، جامعیت معراج پیامبر(ص) نسبت به بردن وی به سیر کواکب، جهت آموختن علم نجوم، دستمایه نویسنده جهت نمایاندن برتری ایشان شده است؛ چنانکه درباره عیسی(ع) نیز همین مقایسه انجام شده و نیز در چندین جای ماجرای میقات موسی(ع) با معراج قیاس شده تا ملاک برتری مقام پیامبر(ص) باشد.

### ۳-۱-۸- حضرت محمد(ص) و حضرت سلیمان(ع)

مقایسه پیامبر(ص) و سلیمان نبی از جایگاه معجزات و توانایی‌های خدادادی آنها انجام شده تا باز هم برتری مقامی آن حضرت برجسته شود. این انطباق با استناد به آیات قرآن محکم و تأیید شده است: «و اگر سلیمان را صلوات الله دیو مسخر کرد، مر مصطفی را صلی الله علیه ملائکه مسخر کرد چنانکه خدای عز و جل گفت: "أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ" (۱۲۴)

آل عمران). و نیز گفت: "یمددکم ربکم بخدمه آلاف من الملائکه مسومین" (۱۲۵ آل عمران)، و نیز گفت: "إذ یوحى ربک إلى الملائکه أنى معکم فثبتوا الذین آمنوا" (۱۲ انفال) و اگر سلیمان را باد مسخر کرد گفت: "غدوها شهر و رواحها شهر" (۱۲ سبأ)، مصطفی را صلی الله علیه و سلم به یک شب به قاب قوسین برد و باز آورد. و اگر سلیمان را ملک دنیا داد گفت: "هب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی" (۳۵ ص)، مصطفی را صلی الله علیه و سلم ملک قیامت داد چنانکه گفت: لواء الحمد بیدی و لا فخر. هرگز کسی که زیر لوای وی شیاطین باشد، برابر کسی باشد با کسی که زیر لوای وی خلق اولین و آخرین باشد، و مر امت و را ملک بهشت داد چنانکه گفت: "و إذا رأیت ثم رأیت نعیماً و ملکاً کبیراً" (۲۰ انسان). ملک سلیمان صلوات الله علیه وقتی بود، بر وی زوال آمد و دیو را بر تخت وی بنشانند. باز ملک بهشت هرگز بر امتان وی زوال نیارد» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷). تقابل میان پیامبر(ص) و سلیمان نبی در بند بالا به‌طور خلاصه چنین است:

پیامبر(ص)	سلیمان(ع)
مسخر بودن ملائکه با استناد به آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ آل عمران و ۱۲ انفال	مسخر بودن دیو
معراج	مسخر بودن باد
ملک قیامت با استناد به حدیث: لواء الحمد بیدی و لا فخر	ملک دنیا
عدم زوال بهشت بر امت پیامبر(ص)	زوال ملک سلیمان و افتادن آن به دست دیو

جدول شماره ۲: تقابل مقام حضرت محمد(ص) با سلیمان نبی

چنانکه در جدول بالا نیز مشهود است، نویسنده، برخی از داشته‌ها و معجزات و حوادث برجسته زندگی سلیمان نبی را با پیامبر(ص) مقایسه و برتری را در همه موارد به حضرت محمد(ص) نسبت داده است.

### ۳-۱-۹- حضرت محمد(ص) و حضرت داود(ع)

مستملی بخاری از جمله نویسندگانی است که بیشترین تقابل ممکن را بین پیامبر(ص) و دیگر انبیاء انجام داده است. یکی از ایشان حضرت داود است که نویسنده ابتدا استنادی به آیه ۲۶ سوره ص کرده و نکته کلیدی و محوری آیه را که بیان خلیفه الهی ایشان است، برجسته کرده و سپس با استناد به دو حدیث از پیامبر(ص) که خداوند را خلیفه بعد از خود خوانده، برتری مقامی ایشان را نسبت به داود بیان کرده است: «و اگر داود را صلوات الله علیه و سلم خلیفت خواند چنانکه گفت: "یا داود إنا جعلناک خلیفه فی الأرض" (۲۶ ص)؛ مر مصطفی را (صلی الله علیه و سلم) به محلی رسانید تا خداوند خویش را خلیفت خود خواند تا روزی همی صفت دجال کرد پیش یاران. بترسیدند، گفت: لا

تخافوا فانی ان كنت فيكم اكفيكم و ان لم اكن فيكم فانه خليفتي عليكم، و نیز چون ورا مرگ نزدیک آمد گفتند: استخلف علينا يا رسول الله قال الله خليفتي من بعدى» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷). در این بند، نویسنده با استناد به قول پیامبر(ص)، عقیده خود را تأیید کرده است.

### ۳-۱-۱۰- حضرت محمد(ص) و حضرت اسماعیل(ع)

یکی از نکات مهم در شرح التعریف این است که نویسنده علاوه بر برتر دانستن پیامبر(ص) بر دیگر انبیاء در چندین مورد، امت محمد(ص) را نیز برتر از برخی از انبیاء دانسته و بدین ترتیب به طور غیرمستقیم و با واسطه، فضیلت پیامبر(ص) را نموده است. برای نمونه در این بند، امت محمد(ص) در مقایسه با اسماعیل(ع) قرار گرفته و برتری آنها با استناد به حدیثی از پیامبر(ص) اثبات شده است: «و اگر اسماعیل را فدا داد از ذبح، امتان محمد را فدا داد از دوزخ. پیغامبر علیه السلام گفت: امتی امه مرحومه فداؤهم بایدیم یوم یوضع فی یمینه یهودی و فی شماله نصرانی و یقال له هذا فداؤک من النار» (همان: ج ۲/۸۷۷). برتری تبیین شده در این بند نیز از نوع مقامی است.

### ۳-۱-۱۱- تخصیص یافتن پیامبر(ص) بر همه انبیاء

علاوه بر مقابله فرد به فرد، مستملی به مقابله کلی پیامبر(ص) با مجموع انبیاء نیز پرداخته است. برای مثال در بند زیر، نویسنده، علت تخصیص پیامبر(ص) بر دیگر پیغمبران را معراج و شفاعت در آخرت دانسته و چنین گفته است: «و خدای عز و جل تخصیص کرد مر مصطفی را صلی الله علیه و سلم بر دیگر پیغمبران به دو چیز: به معراج اندر دنیا و به شفاعت اندر عقبی از بهر آنکه او را نبوت بود، دیگران را نیز نبوت بود، و اگر مر ورا شریعت بود، مر دیگران را نیز شریعت بود. و اگر مر او را معجزات بود، دیگران را نیز معجزات بود. و اگر مر ورا کتاب بود، مر دیگران را نیز کتاب بود. پس فضل وی بر دیگران بدین دو چیز بود که خاص مر او را بود و دیگران را نبود: معراج اندر دنیا و شفاعت اندر عقبی» (همان: ج ۲/۵۷۲). در بند زیر نیز مستملی با استناد به آیات قرآن که در آنها هریک از انبیاء با لفظی مخصوص مورد خطاب خداوند واقع شده‌اند، پیامبر(ص) را به این دلیل که در هیچ آیه‌ای به اسم خطاب نشده و تنها با لفظ «رسول» و «نبی» مورد خطاب قرار گرفته است، برتر از سایر پیغمبران می‌داند.

«و از فضل‌های وی آن است که خدای عز و جل همه پیغامبران را صلوات الله علیهم به نام خطاب کرد گفت: "یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة" (۳۵ بقره)؛ "یا نوح اهبط بسلام منا" (۴۸ هود)؛ "یا ابراهیم أعرض عن هذا" (۷۶ هود)؛ "یا موسی اِنی اصطفیتک علی الناس" (۱۴۴ اعراف)؛ "یا عیسی ابن مریم أنت قلت للناس" (۱۱۶ مائده). و هیچ جای با مصطفی صلی الله علیه و سلم خطاب نکرد، و لکن دو جای اندر قرآن گفت: "یا ایها الرسول"، و سیزده جای گفت: "یا ایها النبئی"، و یک جای

گفت: "یا ایها الرسل کلوا من الطیبات" (۵۱ مؤمنون)، تا شمائل انبیا اندر وی جمع نکرد ورا به نام رسل خطاب نکرد، همه را به نام و نسب و علامت خواند، و مر ورا به نام کرامت خواند» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۸۲/۲).

مستملی در جایی از اثر پس از اینکه یک یک پیامبران را در مقایسه با پیامبر(ص) جهت نشان دادن برتری وی آورده است، در پایان بند زیر را آورده و بر این اعتقاد است که هر کس عزتی در دو جهان یافته، به طفیلی مصطفی(ص) بدست آورده است (رک همان: ج ۸۱/۲).

### ۳-۲- مقابله کنشی

در این گونه از تقابل، برخی از کنش‌های پیامبر(ص) در مقایسه با کنش متناسب برخی از پیامبران، مورد بررسی قرار گرفته است. در این نوع تقابل، معمولاً نویسنده در نهایت به بیان برخی از دیدگاه‌های معرفت‌شناختی خود پرداخته و در پاره‌ای از موارد، استفاده‌ی تعلیمی از آنها کرده است.

### ۳-۲-۱- امت حضرت محمد(ص) و آدم(ع)

مستملی نه تنها پیامبر(ص) بلکه امت او را نیز برتر از آدم(ع) می‌داند و در تبیین این دیدگاه چنین می‌گوید: «و دیگر آن است که آدم به یک زلت سیصد سال بگریست تا توبه ورا قبول آمد. باز امت مصطفی را علیه السلام هر چند بسیار گناه دارند، چون توبه کنند، قبول را تأخیر نیفتد؛ چنانکه خدای عز و جل گفت: "و إني لغفار لمن تاب" (۸۲ طه). و از کرامت محمد بود که مر آدم را صلوات الله علیهما کنیت ابو محمد آمد» (مستملی، ۱۳۶۳: ج ۸۷۸/۲). بنابر این بند گریه سیصد ساله آدم(ع) بر یک لغزشش او را در مرتبه‌ای پایین‌تر از امت محمد(ص) قرار داده که گناه بسیار آنها به یک توبه بخشیده می‌شود. مستملی به صراحت امت پیامبر(ص) را بهترین امت‌ها خوانده است و بر این اعتقاد تأکید بسیار دارد و تقابل‌های موجود در اثرش نیز جهت تأکید همین باور است: «چون خدای عز و جل امت ورا بهترین امتان خواند؛ پدید آمد که وی بهترین پیغامبران است؛ از بهر آنکه بهترین امتان سزای بهترین پیغامبران باشد» (همان: ج ۸۷۸/۲).

### ۳-۲-۲- حضرت محمد(ص) و حضرت نوح(ع)

**دعا و نفرین:** حضرت نوح(ع)، نخستین از پیامبران اولوالعزم است؛ از این روی در طرح این مقاله، بعد از آدم(ع) که نخستین پیامبر است، در جایگاه دوم بررسی قرار گیرد. ماجرای نفرین نوح(ع) برای کافران و دعای حضرت محمد(ص) درباره گمراهان امتش، موضوع تقابل این دو پیامبر با یکدیگر است. مستملی با استناد به این دو جریان، درباره تفاوت دیدگاه کسی که در صنع، صانع یا صنع را ببیند، صحبت کرده و در این اختلاف زاویه دید، کنش حضرت محمد(ص) را که صانع را دیده و به



جای نفرین، به دعا در حق گمراهان امتش پرداخته، برتر از کنش نوح که کافران را نفرین کرده، دانسته است:

«یکی نوح که گفت: "رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا" (۲۶ نوح)؛ و یکی مصطفی علیه السلام که گفت: "اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون". و این همه سخنان که ما یاد کردیم همه بر این اصل رود که پیش یاد کردیم. هرکه اندر صنع صنع بیند، شفقت بردارد؛ هرکه اندر صنع صنع بیند مر ورا شفقت باشد» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۶۵۵).

نویسنده در جایی دیگر از شرح التعرف، همین تقابل را آورده و آیه مذکور را نیز استناد کرده است: «و اگر نوح را صلوات الله علیه کشتی دادند تا بر آب برفت؛ محمد را صلی الله علیه و سلم براق دادند تا بر هوا برفت. و نوح قوم خویش را عذاب خواست گفت: "رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا" (۲۶ نوح)؛ مصطفی صلی الله علیه و سلم قوم خویش را رحمت خواست گفت: اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون. هدایت دادن موالات است، گفت الهی آنکه با من معادات کند تو با وی موالات کن. و از این عجب تر آن است که گفت: فانهم لا یعلمون. عذر دشمن همی خواهد. کسی که ورا بر دشمن چنین شفقت باشد بر دوست چگونه باشد؟!» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۸۷۷).

دیدگاه تقابلی بالا در احیاء العلوم غزالی نیز آمده و نویسنده دقیقاً همین دیدگاه تقابلی را دارد (رک غزالی، ۱۳۸۶: ج ۱/۶۷۳). نفرین نوح در حق کافران امتش و تقابل آن با دعای پیامبر(ص) در حق امت خود را سمعانی نیز به صورت تقابلی جهت نمایاندن برتری ضمنی حضرت محمد(ص) آورده است: «نوح قوم خود را عذاب خواست: رب لا تذر علی الارض، مصطفی گفت: اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون. کسی را که بر دشمن چنین شفقت بود، بنگر که بر دوست چگونه بود» (سمعانی، ۱۳۸۴: ۴۱۳).

### ۳-۲-۳- حضرت محمد(ص) و حضرت موسی(ع)

۱- معی و معنا: در بند زیر، نویسنده با دیدگاهی بسیار لطف و عارفانه به جمله موسی(ع) که گفت: «ان معی ربی» و جمله پیامبر(ص) که فرمود: «ان الله معنا» به دو ویژگی متقابل پرداخته و معتقد است که کلام موسی(ع) از سر خود برتری و تفاضل بوده؛ در حالی که پیامبر(ص) این جمله را در حالت بی خودی و مغلوب بودن در حق گفته است. وی این امر را نشانه برتری ایشان بر موسی(ع) دانسته است.

«مقهور را با قاهر منازعت شرط نباشد. و اصل این اندر دو پیغامبر پدید آمد: یکی موسی که گفت: ان معی ربی؛ و یکی مصطفی علیه السلام که گفت: ان الله معنا. از بهر آنکه موسی از خود نظاره‌ای کرد گفت: معی ربی. تفاضل دید، خود را بهتر از هارون دید. معی گفت و هارون را به یکسو نهاد؛ باز مصطفی علیه السلام نظاره حق کرد گفت: ان الله معنا. اندر نظاره حق چنان مغلوب گشت که از خود و

غیر خود غایب گشت. همه عالم ورا اندر جنب نظاره حق نیست گشت» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۲/۶۵۲). نویسنده، جایی دیگر همین موضوع تفاوت دید موسی (ع) و پیامبر (ص) را مطرح کرده و از آن جهت تشریح دو اصطلاح مهم عرفانی «جمع» و «تفرقه» استفاده کرده است. به عقیده وی موسی (ع) از خویش به آنجا نگریست و دچار تفرقه شد؛ در حالی که پیامبر (ص) در مقام جمع بود و ان الله معنا گفت.

«چون این طایفه بدانند که معلوم حق، ذره‌ای زیادت و نقصان نگردد، همه، نظاره آن کنند و نظاره خلق با یکسو نهند، که هرکه نظاره خلق باشد، متفرق شود؛ و هرکه نظاره حق باشد، مجتمع گردد. و اصل این در حق موسی و محمد علیهما السلام باز توان یافتن که چون موسی از خویشتن آنجا نظاره کرد، متفرق گشت تا گفت: ان معی ربی. و چون مصطفی از آنجا اینجا نظاره کرد، مجتمع گشت تا گفت: ان الله معنا، و در قیامت چون انبیا از خود آنجا نگرند، متفرق شوند تا گویند نفسی؛ و چون مصطفی علیه السلام از حق به خلق نگرند گوید امتی. و جمله این سخن آن است که نظاره خلق کردن تفرقه است و نظاره حق کردن جمع. و هرکه نظاره خلق کند، همه خصومتش بار آید؛ و هرکه نظاره حق کند، همه آشتی بار آرد. هرکه به خلق نگرند، هر ذره، او را حجاب گردد، و هرکه به حق نگرند، هر دو کون، او را حجاب نگردد» (همان: ج ۴/۱۵۴۲).

**۲- معجزات و کنش‌ها:** در بند زیر، نویسنده، معجزات موسی (ع) را یکی یکی برشمرد و در مقابل و متناسب با هر یک از آنها حضرت محمد (ص) را قرار داده تا در نهایت ایشان را از هر جهت، برتر از او معرفی کند:

«و اگر موسی را عصا مار گردانید تا همه عصاها و رسن‌ها بخورد و جادوان را مسخر کرد؛ قضیب مر مصطفی را صلی الله علیه و سلم کرامت داد تا بتان ورا سجود کردند. سجود کردن جماد، عجب‌تر از سجود کردن حیوان عاقل ممیز. و اگر موسی را چهار صد مرد جادو به یکبار ایمان آوردند، مصطفی را (صلی الله علیه و سلم) دوازده هزار مرد به منا به یکبار ایمان آوردند. و اگر موسی را کرامت داد تا قوم وی به دریا بگذشتند که دامن ایشان تر نگشت؛ مصطفی صلی الله علیه و سلم را کرامت داد تا امت وی به دوزخ بگذشتند و دامن ایشان از خوی خشک نگردد، چنان‌که به خبر آمده است: تمر طائفه من امتی علی الصراط و ثیابهم ندیه من العرق. و اگر عصا و حبال جادوان اندر عصای موسی ناپدید کرد، جفای عاصیان امت مصطفی را صلی الله علیه و سلم اندر شفاعت مصطفی ناپدید کرد. و اگر موسی را اندر عمر دو بار با حق مناجات بود؛ مر امت مصطفی را صلی الله علیه و سلم با حق هر شبان روزی پنج بار مناجات بود. و مر موسی را مناجات به مکانی مخصوص بود؛ باز امت مصطفی را صلی الله علیه و سلم به هر مکانی مقام مناجات باشد. چنان‌که مصطفی گفت صلی الله علیه و سلم: جعلت لی الارض مسجدا. و اگر موسی را ید بیضا بود، همه نفس مصطفی را علیه السلام

همین مقام بود؛ تا آفتاب را بر دست موسی سلطان بود، باز آفتاب را بر نفس مصطفی (صلی الله علیه و سلم) سلطان نبود؛ از این معنی ورا بر زمین سایه نبود» (همان: ج ۲/۸۷۷).

در بند بالا برخی از معجزات پیامبر (ص) و موسی (ع) به صورت متقابل آورده شده و علاوه بر آن نیز نویسنده از دیدگاه خود برخی تقابل‌ها را مطرح کرده و هیچ استنادی به قرآن کریم وجود ندارد. تقابل‌ها از گونه کنشی است.

۳- فنا و بقا: فنا و بقا از جمله مهمترین اصطلاحات عرفانی است که در اکثر تألیفات عرفانی بدان پرداخته شده است. مستملی برای توضیح این دو اصطلاح، به داستان میقات موسی (ع) و معراج پیامبر (ص) استناد جسته و با دیدگاهی تأویلی، علت صعق موسی (ع) را فنا از صفات و دلیل آرامش و سکینه پیامبر (ص) در هنگام معراج و «ما زاغ البصر» بودن ایشان را بقا دانسته است: «برترین مقام سکون از جمله انبیا (علیهم السلام) مصطفی را است؛ و موسی را تا حد سماع کلام، سکون بود، چون از مقام سماع درگذشت، تجلی بر کوه افتاد و تأثیر تجلی، موسی را از صفات خویش فانی گردانید که معنی صعق، فنا از صفات باشد. باز مصطفی را چون سکینه او قوی‌تر بود، بالای هر دو کون و نعمت هر دو کون پیش او آوردند، هم بر آن صفت بود که پیش از آن بود. اینک معنی بقا این باشد که مصطفی را یاد کردیم؛ و معنی فنا آن باشد که موسی را یاد کردیم، و جمله این فنا و بقا هر دو صفت مدح باشد؛ آن باشد که فنا از خلق باشد و بقا با حق باشد. و هرچند از خلق فانی‌تر با حق باقی‌تر. و هرچند به حق باقی‌تر از خلق فانی‌تر» (همان: ج ۴/۱۵۷۶).

### نقد و تحلیل

مستملی به دو شکل فردی و جمعی به بیان تقابل میان پیامبر (ص) و پیغمبران پرداخته است. تقابل‌های مطرح شده در شرح التعریف یا از منظر مقام و منزلت است که در تمامی موارد و بدون استثنا مقام پیامبر (ص) برتر از سایر انبیا دانسته شده است. گاه نیز نویسنده به توصیف کنشی از ایشان در مقایسه با کنش متناسبی از نبی دیگری پرداخته و در این مورد نیز قصد وی اثبات برتری و فضیلت پیامبر (ص) بوده است. از میان دو گونه مقابله کنشی و مقامی، نوع دوم بیشتر از گونه اول به کار رفته و نویسنده در ۱۸ مورد به بیان برتری مقامی پیامبر (ص) پرداخته؛ در حالی که مقابله کنشی تنها در چهار مورد انجام شده است. شرح التعریف، اثری تعلیمی است که نویسنده در آن به تبیین اصول و عقاید معرفت‌شناختی خود و دیگر عرفا پرداخته است تا کتابش راهگشای سالکان طریق معرفت و مریدان باشد و از طریق آن بتوانند اصول طریق الهی عرفان اسلامی را دریابند. او در جای جای اثرش برای تبیین هرچه بهتر و جهت دریافتنی‌تر شدن مطالب، به داستان انبیا استناد کرده و اصول و عقاید اهل معرفت را تشریح کرده است. برای مثال در تبیین لزوم پیروی مطلق و محض مریدان از پیر و مراد، داستان موسی (ع) و خضر را استناد کرده (ر.ک همان: ج ۱/۲۰۲) و یا در بحث لزوم دوری سالک از

کبر و غرور و خودپسندی، داستان نقض امر ابلیس را مثال زده (ر.ک همان، ج ۴/۱۷۸۵) و برداشتی تعلیمی از آن کرده؛ یا با نگرشی تأویلی به ماجرای نقض نهی آدم(ع) و خوردن میوه ممنوعه، آن را جهت تبیین اصل مهم نفی اختیار از خود و تسلیم و راضی بودن به قضای الهی استفاده کرده است (ر.ک همان: ج ۳/۱۳۰۹). در این سه داستان و سایر موارد، نویسنده به تبیین کنش موسی(ع)، ابلیس، آدم(ع) و دیگران پرداخته و با تمثیل بدان، مبانی و اصول طریق عرفان اسلامی را تبیین و بایدها و نبایدها را تشریح کرده است. در ماجرای مقابله شخصیت پیامبر(ص) با سایر انبیاء هدف نویسنده غیر از این است و همین امر سبب شده که مقابله‌ها بیشتر از نوع مقامی باشد تا کنشی؛ زیرا در بخش کنشی، وی می‌تواند برداشت تعلیمی از تلمیح خود داشته باشد و اصول و مبانی را تبیین کند. اما در مقابله مقامی، تنها جایگاه پیامبر(ص) از دیدگاهها و زوایای مختلف، نسبت به سایر انبیاء نموده شده است. هدف نویسنده از طرح این تقابل‌ها آن هم به این شکل برجسته و با این بسامد قابل توجه نسبت به سایر تألیفات عرفانی، این است که با نمایاندن برتری پیامبر(ص) نسبت به دیگر انبیاء، برتری امت ایشان را بر دیگر امت‌ها بنمایاند؛ مطلبی که او بارها به‌طور صریح نیز بدان اشاره کرده و حتی امت محمد(ص) را بر برخی پیامبران از جمله آدم(ع) و اسماعیل(ع) فضیلت داده است. برای مثال در فضیلت ایشان بر آدم(ع) چنین گفته است: «چون آدم زلتی کرد، مولی عز و جل وی را از بهشت بیرون کرد و مر امتان مصطفی را (صلی الله علیه و سلم) با زلات بسیار به بهشت اندر آورد. و دیگر آن است که آدم به یک زلت، سیصد سال بگریست تا توبه و را قبول آمد. باز امت مصطفی را (علیه السلام) هرچند بسیار گناه دارند، چون توبه کنند، قبول را تأخیر نیندند؛ چنانکه خدای عز و جل گفت: و اینی لغفار لمن تاب(۸۲ طه)» (همان: ج ۲/۸۷۸). در مجموع مستملی در اثر خود بسیار درباره فضیلت و برتری امت محمد(ص) بر سایر امت‌ها و پیامبرانشان سخن گفته و بسامد بالای تقابل مقامی پیامبر(ص) نسبت به تقابل کنشی نیز متأثر از همین اندیشه و در تأیید و برجسته نمودن آن است. جدول زیر، انواع تقابل‌های مورد بررسی در پژوهش حاضر را به‌طور خلاصه نشان می‌دهد:

ردیف	نوع تقابل	فرد مقابل پیامبر(ص)	تقابل
۱	مقامی	آدم(ع)	شهره شدن آدم(ع) به واسطه نقض نهی در مقابل بخشش گناه ماتقدم و ما تأخر امت محمد(ص)
۲	مقامی	آدم(ع)	عفو آدم(ع) بعد از عتاب و تخصیص عفو به پیامبر(ص) پیش از عتاب قوت یافتن دیو بر اغفال آدم(ع) و قوت یافتن پیامبر(ص) بر به ایمان آوردن دیو
۳	مقامی	نوح(ع)	برتری مقام پیامبر(ص) نسبت به نوح(ع) با استناد به دو حدیث «انا سید ولد آدم و لا فخر» و «آدم و من دونه تحت لوائی و لا فخر»

۴	مقامی	ابراهیم(ع)	انتساب خلیلی به ابراهیم(ع) با فعل اتخذ و موقت بودن فعل در مقابل انتساب محبت به امت محمد که صفت و نسبت آن امری دائم است
۵	مقامی	ابراهیم(ع)	انتساب خلیلی به ابراهیم(ع)، انتسابی یک‌جانبه و کاربرد محبت در حق امت محمد(ص) به صورت دوجانبه(یحیهم و یحیونه)
۶	مقامی	ابراهیم(ع)	خلیلی ابراهیم(ع) از گونه اثباتی و غیردائم و تخصیص «او ما قلی» به پیامبر(ص) از گونه نفی و دائم است
۷	مقامی	ابراهیم(ع)	امام بودن ابراهیم(ع) بر امتش و امامت پیامبر(ص) بر جمله انبیاء و فرشتگان
۸	مقامی	موسی(ع)	خطاب خداوند با موسی(ع) در طور و آگاهی همه بر آن در تقابل با خطاب اختصاصی خداوند با حضرت محمد(ص) به صورت وحی و در مقام خصوصی «قاب قوسین او ادنی»
۹	مقامی	موسی(ع)	فاعل و قائم به خود و غایب بودن(تا زمان نرسیدن) موسی(ع) در رفتن به میقات و مفعول و قائم به حق و در حضور دائم بودن پیامبر(ص) در برده شدن به معراج
۱۰	مقامی	موسی(ع)	موسی را به نام علامت یاد کرد موسی(ع) و اضافه نام وی به آب و درخت در ماجرای میقات و به نام کرامت یاد کردن پیامبر(ص) و اضافه نام او به خود(بعده) در معراج
۱۱	مقامی	موسی(ع)	اختصاص خطاب به موسی(ع) و خلعت به پیامبر(ص)
۱۲	مقامی	عیسی(ع)	معراج عیسی تا آسمان چهارم و معراج پیامبر(ص) تا قاب قوسین او ادنی
۱۳	مقامی	عیسی(ع)	دریافت با واسطه کتاب عیسی(ع) و دریافت بی‌واسطه کتاب پیامبر(ص)
۱۴	مقامی	یونس(ع)	برتری مقام پیامبر(ص) نسبت به یونس(ع) با استناد به دو حدیث «انا سید ولد آدم و لا فخر» و «آدم و من دونه تحت لوایی و لا فخر»
۱۵	مقامی	ادریس(ع)	بردن ادریس به سیر کواکب جهت آموختن علم نجوم و معراج پیامبر(ص)
۱۶	مقامی	سلیمان(ع)	تقابل میان پیامبر(ص) و سلیمان(ع) در جدول شماره ۲ آمده است.
۱۷	مقامی	کل انبیاء	تخصیص یافتن پیامبر(ص) از سایر انبیاء با معراج و شفاعت در قیامت

۱۸	مقامی	کل انبیاء	مورد خطاب واقع شدن انبیاء به اسم و پیامبر(ص) با لفظ نبی و رسول
۱۹	کنشی	نوح(ع)	نفرین نوح(ع) در حق کافران و دعای پیامبر(ص) در حق گمراهان امتش
۲۰	کنشی	موسی(ع)	«ان معی ربی» گفتن موسی(ع) و «ان الله معنا» گفتن پیامبر(ص)
۲۱	کنشی	موسی(ع)	تقابل معجزات و کنش‌ها
۲۲	کنشی	موسی(ع)	بیهوشی موسی(ع) در میقات و مازاغ البصری پیامبر(ص) در معراج

جدول شماره ۳: تقابل مقامی و کنشی پیامبر(ص) با پیغمبران

## نتیجه گیری

شرح التعرف از جمله کتب عرفانی فارسی تعلیمی است که نویسنده در آن برای تبیین و تشریح دیدگاه‌های خود از روایات قرآنی داستان‌های انبیاء بهره جسته است. یکی از شگردهای برجسته نویسنده، کاربرد این داستان‌ها به صورت تقابل شخصیت‌ها از منظرهای مختلف است. در این نوع از کاربرد، همیشه یک سوی قیاس، حضرت محمد(ص) و سوی دیگر سایر انبیاء قرار دارند. مهمترین نتایج بدست آمده از بررسی تقابل حضرت محمد(ص) با دیگر پیغمبران در شرح التعرف عبارتند از:

۱- در این معادله دوسویه، تقابل‌ها یا به لحاظ مقامی است یا کنشی؛ بدین مفهوم که یا مقام پیامبر(ص) و یا کنش او در رویدادی با دیگر پیغمبران مقایسه شده است.

۲- بدون استثنا در تمامی موارد، برتری و فضیلت با حضرت محمد(ص) است.

۳- میزان کاربرد مقابله مقامی در این اثر چندین برابر تقابل کنشی است که این امر در تأیید نظر و برجسته کردن دیدگاه نویسنده، مبنی بر برتری امت محمد(ص) بر سایر امت‌ها است که وی چندین مرتبه به صورت مستقیم نیز بدان اشاره کرده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- فرامتنیت: فرامتنیت که در این پژوهش بدان اشاره شده، یکی از بخش‌های پنجگانه ترامتنیت ژرار ژنت است و به روابط تأویلی و تفسیری می‌پردازد. ژنت درباره این بخش معتقد است که رابطه‌ای است که اغلب به آن تفسیر می‌گویند و موجب پیوند یک متن با متن دیگری می‌شود (رک: Genetee, 1982: 11) بنابراین این بخش از ترامتنیت ژنتی، در واقع متن دوم جهت تأیید یا انکار به تأویل و تفسیر متن اول که زیرمتن آن محسوب می‌شود، می‌پردازد.

۲- بینامتنیت: نظریه بینامتنیت نخستین بار توسط «ژولیا کریستوا» مطرح شد و پس از وی کسانی چون: «رولان بارت»، ریفاتر، ژرار ژنت و ژنی به بررسی روابط یک متن با متن‌های دیگر پرداختند. از میان این نظریه‌پردازان، الگویی که ژرار ژنت برای بررسی بینامتنی آثار ارائه می‌دهد، بسیار گسترده‌تر و نظام یافته‌تر از دیگران است، مطالعات وی قلمرو ساختارگرایی و حتی پساساختارگرایی و نیز نشانه‌شناسی را دربرمی‌گیرد. همین امر به او اجازه داد تا روابط میان متنی را با تمام متغیرات آن مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. او مجموعه این روابط را «ترامتنیت» نامید. ترامتنیت چگونگی ارتباط یک متن با متن‌های دیگر است. ژنت این روابط را به پنج دسته بزرگ فرامتنیت، سرمتنیت، بینامتنیت، بیش‌متنیت و پیرامتنیت تقسیم می‌کند. منظور از بینامتنیت در این پژوهش، یکی از بخش‌های ترامتنیت ژنتی است. وی در مقدمه کتابش «الواح بازنوشتی»، بینامتنیت را شیوه‌ای محدود به وسیله یک رابطه هم‌حضور میان دو یا چند متن معرفی می‌کند. (همان: ۸). بنابراین این تعریف، دایره شمول بینامتنیت ژنتی، محدودتر از بینامتنیت کریستوایی است و تنها شامل حضور آشکار و پنهان یک زیرمتن در متن دیگر می‌شود.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. انجیل متا.
۳. ایزدی، مهدی و باب اله محمدی بنی‌کندی. (۱۳۹۴). «تحلیل و بررسی تطبیقی معراج پیامبر(ص) از دیدگاه مایکل سلز و آنه ماری شیمیل با نگاه درون‌مذهبی». س ۶. ش ۱۳. صص ۴۳-۵۸.
۴. باقرزاده، هاشم و دیگران. «بررسی مراتب تجلی در میقات حضرت موسی(ع) و معراج حضرت محمد(ص) از دیدگاه عرفا تا قرن هشتم». کاوش‌نامه. س ۱۸. ش ۳۴. صص ۱۵۹-۱۸۶.
۵. بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۸۹). شرح شطحیات. تصحیح هانری کربن. تهران: طهوری.
۶. جمالی، شهروز. (۱۳۸۹). «معراج و بازتاب آن در ادب فارسی». زبان و ادب فارسی. س اول. ش ۲. صص ۶۱-۷۵.
۷. خوشحال دستجردی، طاهره. (۱۳۸۸). «جایگاه حضرت محمد(ص) در جهان‌بینی عرفانی نجمالدین رازی در کتاب مرصادالعباد و مقایسه آن با جهان‌بینی محی‌الدین عربی». پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی. س اول. ش ۲. صص ۳۷-۵۲.
۸. سلمی، ابو عبدالرحمن محمد بن حسین. (۱۳۶۹). آداب الصحبه و حسن العشره. به تحقیق و تصحیح م.ی. قسطر. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۹. سمعانی، احمد. (۱۳۸۴). روح الارواح. به تحقیق و تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۷۰). درباره شرح تعرف. معارف. دوره هشتم. شماره سوم.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷). المیزان. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. علی‌پور، مرضیه و محسن مرآتی. (۱۳۹۶). نگره. ش ۲. صص ۱۴۴-۱۲۲.
۱۳. عین القضاة همدانی. (۱۳۴۱). تمهیدات. به تحقیق عقیف عسیران. تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۸۶). کیمیای سعادت. ج ۲. به تحقیق و تصحیح حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۸). سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.



۱۶. قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). رساله قشیریه. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۱). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال الدین همایی. تهران: هما.
۱۸. گرجی، مصطفی. (۱۳۸۶). «حضرت محمد(ص) در نگاه تأویلی شمس‌الدین محمد تبریزی». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۹. صص ۲۰۷-۱۸۵.
۱۹. مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۳). شرح التعرف لمذهب التصوف. با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن. ع.ج. تهران: اساطیر.
۲۰. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). تاریخ گزیده. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
۲۱. مهمان‌نواز، علی و مهدی مهریزی. (۱۳۹۵). «بررسی جریان‌های کلامی اثرگذار بر التعرف کلابادی». مجله مطالعات عرفانی. شماره ۲۳. صص ۲۰۶-۱۷۹.
۲۲. میدی، ابوالفضل رشید الدین. (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عده الابرار. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
۲۳. هجویری، ابوالحسن علی. (۱۳۸۳). کشف المحجوب. تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش.

Received: 2019-02-03

Accepted: 2019-08-15

Comparing Action and Status of Prophet Muhammad (PBUH) with other  
Prophets in Sharh Al-Taarruf

Samaneh Jafari\*

Assistant Professor, Persian Language and Literature Department, Farhangian  
University, Tehran, Iran

Hassan Shamian

Assistant Professor, Persian Language and Literature Department, Farhangian  
University, Tehran, Iran

Abstract

Sharh Al-Taarruf is one of the works created in the field of Islamic mysticism in Farsi, which was written by Mustamli on Kalabadi's Al-Taarruf. In this work, in order to explain the views and to explain his principles of thought and theory, Mustamli has put his work in the intertextual link with the Holy Quran and used the Quranic verses and narrations of the prophets' story. The stories and narratives attributed to the Prophet Muhammad (PBUH) are among the most prominent applications in this work, which in most cases are in contrast and compared with the story of other prophets. In this type of application, the comparison is done in two areas of action and status, and the status comparing is more frequent in this work. The writer in Sharh Al-Taarruf is comparing many prophets with Prophet Muhammad (PBUH), which is almost unparalleled with this diversity. The ultimate goal of Mustamli in using this method is to emphasize explicitly or implicitly the superiority and virtue of Prophet Mohammad (PBUH) on other prophets, and thus the superiority of his nation over other nations, rather than to explain the principles and of mysticalism

Keywords:

Sharh Al-Taarruf, Mustamli Bukhari, Prophet Muhammad (PBUH), status comparing, action comparing

\*Samanehjafari101yahoo.com

ح